

نگاهی به فیلم «دو اسلحه»
ساخته بالتازار کرماکور [۲۰۱۳]

موفقیت یک فیلم واقعگرا در انبوه فیلم‌های تخیلی



مخدر و مأموران سیاه هم می‌روند سراغ رئیس واشینگتن و با کشتن او، به واشینگتن فرصت می‌دهند که یا پول‌ها را بیاورد یا به عنوان یک پلیس فاسد، اعدام شود. حالا سه گروه دنبال هر دو نفرند و آنها باید جان‌شان را در ببرند.

«دو اسلحه» که فیلمنامه‌اش را «بلاک مسترز» بر اساس رمانی به نام «بوم» نوشته، از معدود فیلمنامه‌های خوش‌ریتیم سال‌های اخیر هالیوود است که نه وقایع و نه شخصیت‌هایش فکری نیستند و برای ما به شکل قهرمانان شکست‌ناپذیر جلوه نمی‌کنند. فیلم از لحظه ورود مأموران سیاه به قصه، وجهی سیاسی هم به خود می‌گیرد اما مثل فیلم‌های انتقادی دهه هفتاد میلادی، فیلمی افشاگرانه نیست و طوری این مأمورها وارد قصه می‌شوند که انگار مثل ورود یک گروه رقیب گنگستری، خیلی عادی است! این عادی‌سازی وقایع عجیب که هم در دیالوگ‌نویسی فیلم وارد شده و هم در روایت قصه، تا حد زیادی یادآور فیلمنامه‌های «تارانتینو» و مخصوصاً فیلم‌های نخست‌اش مثل «سگ‌های انباری» و «داستان‌های عامه‌پسند» است. اما این گرایش به سینمای «تارانتینو» در حد فیلمنامه می‌ماند و در حوزه کارگردانی «بالتازار کرماکور» خیلی کم‌رنگ خودش را نشان می‌دهد.

فیلم در نهایت با حذف قاچاقچی مواد و فرمانده فاسد والبرگ به پایان می‌رسد در حالی که مأموران سیاه هم این وسط، یکی یکی کشته می‌شوند. در پایان، دو آدم اول فیلم، دیگر نه عضو ارتش هستند و نه عضو پلیس و باید زندگی تازه‌ای را شروع کنند چون در کشور خودشان جایی ندارند. فیلم پر است از دیالوگ‌های به یادماندنی مثل این: واشینگتن و والبرگ می‌خواهند از یک پارکینگ که پر از اتومبیل‌های ۳۰۰-۴۰۰ هزار دلاری است یک ماشین بدزدند. واشینگتن می‌گوید: «آن یکی چطور است؟» والبرگ می‌گوید: «نه!» واشینگتن می‌گوید: «ماشین محشریه!» والبرگ می‌گوید: «ما مصرف بنزینش زیاده! نمی‌خوام بابت بنزین ولخرجی کنم!» واشینگتن سری تکان می‌دهد: «دزد به این باریک‌بینی ندیده بودم!»

فیلم با ورود اتومبیل دنزل واشینگتن و مارک والبرگ به صحنه شروع می‌شود. وارد شهر می‌شوند. شهری که نزدیک مرز مکزیک است. جلوی یک کافه پارک می‌کنند و والبرگ می‌رود داخل و واشینگتن می‌رود به بانکی که روبروی کافه است. واشینگتن سر و گوشی آب می‌دهد که ببیند اوضاع امنیتی بانک در چه حال است و برمی‌گردد به کافه که سفارش قهوه بدهد و در مورد سرقت بانک با والبرگ، سر میز صحبت کنند. تصمیم نهایی را می‌گیرند و والبرگ به دستشویی می‌رود و سیستم اخطار و اطفای حریق را فعال می‌کند و همه از کافه فرار می‌کنند و بعد، کافه را به آتش می‌کشند و سر مبلغ انعام برای پیشخدمت بحث‌شان می‌شود. والبرگ می‌گوید: «خسبش نباش. این قدر انعام برای آدمی که کارشوازش گرفت، کمه!» و واشینگتن، تا والبرگ رویش را برمی‌گرداند، یک دلار انعام را فوری از روی میز برمی‌دارد و می‌گذارد توی جیبش و صحنه آغازین، با انفجار کافه تمام می‌شود.

تا اینجا پیش‌فرض ما این است که با دو تاذزد بانک سر و کار داریم اما با برگشت به وقایع روزهای قبل، به این نتیجه می‌رسیم که این‌ها، قاچاقچی مواد مخدرند که با یک قاچاقچی بزرگ مکزیک می‌خواهند معامله شده‌اند و بعدش می‌فهمیم که واشینگتن اصلاً پلیس است و می‌خواهد دخل آن قاچاقچی مواد را بیاورد و کمی بعد، این را هم می‌فهمیم که والبرگ عضو ارتش امریکاست و او هم دنبال همین هدف است اما هیچ کدام از این دو نفر نمی‌دانند که آن دیگری نفوذی است.

به والبرگ دستور می‌دهند که واشینگتن را بعد از سرقت بانک - که تصور می‌شود پول‌های قاچاقچی مواد آنجا است - بکشد و واشینگتن هم دنبال دستگیری والبرگ در صحنه دزدی بانک است اما نه پلیس‌ها برای دستگیری والبرگ می‌آیند و نه والبرگ به این نتیجه می‌رسد که کشتن واشینگتن کار درستی است و از طرف دیگر، فرمانده والبرگ که پول‌های بانک اخیلی بیشتر از مبلغی که فکرش را می‌کردند! دستش رسیده، می‌خواهد والبرگ را بکشد و از آن طرف هم مشخص می‌شود که پول‌ها، سهم «سازمان سیاه» است از تجارت مواد

در سی و دومین جشنواره فیلم فجر، سطح عمومی بازی‌ها، یک سر و گردن از سال‌های قبل، بالاتر بود و این درست، خلاف مسیری بود که در حوزه بررسی عمومی فیلم‌ها و فیلمنامه‌ها شاهد بودیم. بازی‌های این دوره از جشنواره فیلم فجر، خیلی نزدیک بود به استانداردهای روز بازیگری در سینمای حرفه‌ای جهان؛ با این همه چند بازی، واقعاً درخشان بودند که به آنها اشاره خواهیم کرد:

بهترین بازی‌های جشنواره سی و دوم فیلم فجر یک فیلم، یک بازیگر



رضا عطاران / «کلاشینگ»
سعید سهیلی؛ با اینکه، حضور عطاران در این جشنواره متعدد بود اما بهترین بازی‌اش را حتی در «رد کاریت» - که ساخته خودش بود - شاهد نبودیم. نقشی که عطاران، در نیمه دوم فیلم «کلاشینگ» به عهده گرفت [آدمی هفت خط اما در عین حال دارای اصول اخلاقی مشخص] نه تنها باعث جان‌بخشی به ریتیم و روند فیلم شد که عطاران را هم وارد حوزه تازه‌ای از روند بازیگری خود کرد. روندی که رضا عطاران را به عنوان یک ستاره، پیش از شخصیتی که بازی می‌کرد، دیگر نمی‌دیدیم.



مهدی فخیم‌زاده / «آذر، شهدخت، پرویز و دیگران»
پرویز و دیگران؛ بهروز افخمی؛ فخیم‌زاده پیش از این فیلم هم بازیگر خوبی بود که چند نقش به یادماندنی را در «میراث من جنون» (۱۳۶۰)، «تشریفات» (۱۳۶۴) و «رنو تهران» (۱۳۶۹) از او شاهد بودیم اما در این فیلم، سنگ تمام گذاشت و وارد عرصه تازه‌ای از بازیگری شد که تاکنون از خود به نمایش نگذاشته بود: ره‌اشدگی از مهدی فخیم‌زاده بودن. فخیم‌زاده در این فیلم، بالاخره توانست از وسوسه کارگردانی خود توسط خود دست بردارد و تنها به عنوان یک بازیگر، روبروی دوربین قرار بگیرد. او به افخمی، به عنوان یک کارگردان اعتماد کرد.



مریلا زارعی / «شیار ۱۴۳»
آبیلا؛ زارعی سال‌ها به عنوان یک ستاره در سینمای بدنه حضور داشت و بعد هم که مصمم شد نقش‌های کوتاه‌تر اما مهم‌تری را بازی کند، همچنان حضور ستاره‌وار پیشین‌اش با او بود اما در این فیلم، نه تنها ما دیگر مریلا زارعی را نمی‌بینیم و نقش را می‌بینیم [یک زن روستایی که پسرش را به جنگ فرستاده و سال‌هاست که خبری از او ندارد] که کیفیت بازی وی در اندازه استاندارد سینمای حرفه‌ای جهان، ارتقای یابد.



صابر ابر / «همه چیز برای فروش»
امیر تقفی؛ موفقیت این بازیگر در این فیلم حیرت‌انگیز است؛ به رغم اینکه شخصیتی که بازی‌اش می‌کند آکارگری که می‌خواهد برادرش به سر و سامانی برسد اما حالا در آستانه کور شدن است و او برای تأمین خرج عمل برادرش، می‌افتد به شرخری و نقد کردن چک‌های سوخته [بسیار متفاوت است با نقش‌های پیشین وی در سینما. صابر ابر این فیلم، یک به آخر خط رسیده است که شباهتی ندارد به آن شخصیت‌های تحصیلکرده، روشنفکر و کتابخوانی که بازیگر، پیش از این بازی کرده و تماشاگر، شخصیت را پیش از بازیگر می‌بیند.



پرویز پرستویی / «امروز»
سیدرضا میرکریمی؛ گرچه نقش وی در این فیلم ایک‌راندنه تا کسی که جنباز جنگ هشت ساله است، ادامه منطقی نقشی است که در «آژانس شیشه‌ای» ابراهیم حاتمی کیا بازی کرده اما به دلیل درونگرا شدن آن شخصیت و سکوت بیش از حدش، پرستویی دوره تازه‌ای از بازیگری‌اش را با آن آغاز می‌کند. دوره‌ای که دیگر، از آن برونگرایی انفجاری و دیالوگ‌های فراوان و عصبيت‌های غیر قابل کنترل، خبری نیست.